

هاشمی، سید ضیاء و محمدرضا جوادی یگانه (۱۳۸۷) «تبیین کارکردی افزایش نسبت دختران در دانشگاه ها». مجموعه مقالات همایش بررسی عوامل و پیامدهای فزونی ورود دختران به دانشگاه ها. مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران. صص ۱۱۳-۱۲۶.

تبیین کارکردی افزایش نسبت دختران در دانشگاه ها

سید ضیاء هاشمی

استادیار گروه جامعه شناسی دانشگاه تهران

Zhashemh@ut.ac.ir

محمدرضا جوادی یگانه

استادیار گروه جامعه شناسی دانشگاه تهران

myeganeh@ut.ac.ir

چکیده

این مقاله با تامل در کارکردهای تحصیلات عالی، به تبیین جامعه شناختی موضوع افزایش نسبی حضور دختران در دانشگاهها می پردازد و با طرح این مساله آغاز می کند که حضور دختران در دانشگاهها طی چند دهه گذشته همواره سیری صعودی داشته است و در چند سال اخیر نسبت ورودی های دختران در دانشگاهها در مقایسه با پسران، فزونی یافته و بعضاً به دو برابر هم رسیده است. این در حالی است که تعداد دانش آموزان پسر و دختر تقریباً مساوی است و هیچ قرینه ای بر تفاوت ضریب هوشی این دو گروه هم وجود ندارد. با این وصف، باید دید که چه عنصری می تواند تبیین کننده چنین تفاوت فاحشی در نسبت ورودی های دانشگاهها باشد. البته می توان تبیین های روانشناختی ارائه کرد اما در این مقاله مورد توجه ما نیست.

به نظر می رسد تبیین کارکردی، بتواند پاسخی جامعه شناختی به این مسئله ارائه دهد: حضور در دانشگاه، برای دختران در مقایسه با پسران، کارکردهایی به مراتب بیشتر دارد و لذا انگیزه و اهتمام گروه اول برای ورود به دانشگاه، بیشتر و جدی تر می شود.

تحصیلات عالی دانشگاهی دو کارکرد عمده دارند: ۱- افزایش شانس اشتغال مناسب، ۲- ارتقای منزلت اجتماعی. در این میان، کارکرد اول، به دلیل نقش و وظایف اجتماعی و خانوادگی مردان، برای این گروه مهم تر است ولی کارکرد دوم، اگرچه برای هر دو گروه مشترک است ولی برای زنان اهمیت بیشتری دارد.

باتحولات اقتصادی و اجتماعی در سالهای اخیر و بالا رفتن نسبت بیکاری فارغ التحصیلان (تا سطح ۳۰٪) کارکرد اول تحصیلات عالی کم رنگ شده است. در حالی

که با افزایش سن ازدواج، فرصت و موقعیت مناسبتری برای دختران، جهت ورود به دانشگاه و ادامه تحصیل فراهم گشته است. بنابر این از یک طرف الزامات اقتصادی، پسران جوان را به سمت کاریابی و ورود زود هنگام به موقعیتهای شغلی می کشاند و از سوی دیگر انگیزه ارتقای اجتماعی، دختران را به سوی ادامه تحصیل در دانشگاهها سوق می دهد. در نتیجه مادامی که درساختار اشتغال کشور وضعیت فعلی ادامه یابد و میزان بیکاری فارغ التحصیلان آمار بالایی داشته باشد، استمرار عدم توازن در ورودی دانشگاهها دوران انتظار نخواهد بود.

کلیدواژه ها: تبیین کارکردی، اشتغال، منزلت اجتماعی، تحصیلات عالی، دانشگاه.

مقدمه

حضور دختران در دانشگاهها طی چند دهه گذشته همواره سیری صعودی داشته است و در چند سال اخیر نسبت ورودی های دختران در دانشگاهها، در مقایسه با پسران، فزونی یافته و بعضاً به دو برابر هم رسیده است. این در حالی است که تعداد دانش آموزان پسر و دختر تقریباً مساوی است و هیچ قرینه ای بر تفاوت ضریب هوشی این دو گروه هم وجود ندارد که موجب توفیق بیشتر دختران در ورود به دانشگاه شود. با این وصف، باید دید چه عنصری می تواند تبیین کننده چنین تفاوت فاحشی در نسبت ورودی های دانشگاهها باشد.

با تاسیس دانشگاه در ایران در ابتدای قرن حاضر، به تدریج زمینه حضور و مشارکت زنان در فرآیند تحصیلات عالی فراهم گردید. در حالی که در بدو شکل گیری نظام جدید آموزشی و مدارس و مراکز آموزشی مدرن در ایران، مردان (پسران) پیشگام عرصه تحصیل و آموزش بودند، و پیش از آن هم، در جریان اعزام دانشجو به خارج، زنان جایگاه برجسته ای نداشتند، ولی با شروع به کار دانشگاه در داخل کشور، زمینه لازم برای حضور دختران جوان در محیطهای علمی فراهم گردید. در حالی که موانع عینی و محظورات فرهنگی و اجتماعی، مانعی برای اعزام دختران دانشجو به محیطهای دانشگاهی خارجی بود، به دلیل ارتباط و دسترسی نسبتاً آسان به دانشگاههای داخلی و تسهیل ارتباط خانواده ها با محیطهای علمی و نیز امکان نظارت و اشراف بر روند فعالیتها و تحصیلات عالی دختران، موانع کمتری فراروی ادامه تحصیل آنان در دانشگاههای داخلی قرار داشت. بنابر این از ابتدای قرن حاضر به تدریج، زمینه حضور گسترده زنان در دانشگاهها و مراکز آموزشی در سطوح مختلف اعم از ابتدایی، متوسطه و عالی و فراهم گردید. با توسعه حضور اجتماعی زنان، به ویژه در عرصه های تخصصی از قبیل طبابت و

تدریس و نیز گسترش فعالیت آنان در عرصه های اداری و اجرایی ، انگیزه های بیشتری برای تحصیلات دانشگاهی این قشر ایجاد شد . با پیروزی انقلاب اسلامی ، جهشی در حضور اجتماعی زنان و همچنین حضور دانشگاهی آنان پدید آمد . در حالی که ، بخشی از اقشار مذهبی و متدین جامعه ، پیش از انقلاب اسلامی با حضور دختران خود در دانشگاهها موافقتی نداشتند و این مراکز نتوانسته بودند اعتماد آنان را جلب نمایند ، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، اقبال گسترده ای به این امر نشان دادند . بنابراین ، بخش عظیمی از جمعیت کشور که پیش از این ، مانع ورود دختران به دانشگاهها بودند و نسبت به ادامه تحصیل آنان در سطوح عالی بی رغبت و رویگردان بودند ، ناگهان ، مشوق حضور ایشان در دانشگاه شدند . در نتیجه ، پس از انقلاب اسلامی موج جدیدی از حضور دختران در دانشگاهها به راه افتاد . همچنین ، حضور زنان در عرصه های مختلف اجتماعی و ضرورت ایفای نقش اجتماعی گسترده تر ایشان پس از انقلاب اسلامی ، و همچنین اعمال سیاستهای تشویقی نظام اسلامی ، این موج را تقویت کرد ، به گونه ای که در دو دهه اخیر همواره شاهد افزایش نسبت دختران در دانشگاهها بوده ایم .

اما ، نکته مهم و مورد توجه این مقاله ، فزونی گرفتن حضور دختران در دانشگاهها در مقایسه با پسران است . در واقع در چند سال اخیر نه تنها روند صعودی ورود دختران به دانشگاهها ، استمرار یافته است ، بلکه این روند به کاهش نسبی میزان ورود پسران به دانشگاهها انجامیده است .

بنابراین در این مقطع زمانی ، با پدیده دیگری مواجه هستیم که می توان آن را « کاهش نسبی حضور پسران در دانشگاهها » نام نهاد .

بیان مسئله

پدیده مورد بحث این مقاله ، یعنی افزایش نسبت دختران در دانشگاهها ، دو وجه دارد : وجه اولش بالا رفتن سهم دختران از ورودی های دانشگاهها است ، اما وجه دومش که البته مسئله واقعی است ، کاهش میزان حضور پسران در دانشگاهها است . در واقع این دو ، دو روی یک سکه اند ، و با شناخت و تحلیل روی دوم ، می توان به تبیینی رویه ظاهر یعنی وجه اول پرداخت . بنابراین برای تبیین دلایل افزایش نسبت دختران ، باید به این سوال پاسخ دهیم که : چرا با کاهش حضور پسران در دانشگاه مواجه هستیم ؟ به عبارت دیگر ، اساساً رشد میزان ورود دختران به دانشگاهها ، مسئله و معضلی نیست که نیاز به تامل و حل مسئله داشته باشد ، بلکه اتفاقاً این موضوع ، امری مبارک و خوش یمن است . آنچه تامل برانگیز و دغدغه آفرین است ، عبارت است از عوامل و شرایطی که

به کاهش شدید حضور پسران در دانشگاهها و عدم توازن در ترکیب جمعیتی دو گروه پسران و دختران انجامیده است .

اساساً ، گزاره فزونی حضور دختران در دانشگاهها ، در صورتی می تواند صادق باشد که میزان و شاخص معینی برای این پدیده وجود داشته باشد ، در حالی که با توجه به تحول شتابان اجتماعی و اقتصادی و تغییرات سریعی که در الگوهای اشتغال وجود دارد نمی توان چنین شاخصی را تعیین کرد . در عصر حاضر بخش عمده مشاغل به امور خدماتی ، تخصصی و اداری اختصاص یافته است و در اقتصاد های پیش رفته ، سهم مشاغل سخت که به نیروی بدنی زیادی نیاز دارد ، به طور مستمر کمتر می شود . بر این اساس ، سهم بخشهای کشاورزی و صنعتی در مقایسه با بخش خدمات در عموم کشورها از جمله کشور ما رو به کاهش گذاشته است . طبق آمارها « در سال ۱۳۷۵ ، از کل جمعیت شاغل در ایران ؛ ۲۳ درصد در بخش کشاورزی ، ۳۰/۶ درصد در بخش صنعت و ۴۶/۴ درصد در بخش خدمات فعالیت داشته اند . » (مطیعی لنگرودی، ۱۳۸۴: ۵۴) نتایج سرشماری سال ۱۳۸۵ نیز نشان می دهد ، سهم بخش خدمات رشد کرده و به عدد ۴۸/۷ درصد رسیده است . (سایت مرکز آمار ایران) علاوه براین ، مقایسه انواع فعالیتها در استانهای کشور ، نشان می دهد سهم خدمات در استانهای برخوردار و توسعه یافته مثل تهران به ۵۸ درصد می رسد در حالی که این میزان در استانهای کمتر توسعه یافته بین ۳۰ تا ۴۰ درصد است . (همان)

بنابر این همه شواهد نشانگر آن است که با رشد اقتصادی مناطق مختلف ، چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه ای ، سهم و میزان مشاغل خدماتی رو به رشد می گذارد . این مشاغل شامل اموری از قبیل خدمات عمومی ، خدمات مالی و دفتری، خدمات اجتماعی و همچنین آموزش و بهداشت می شود .

با رشد و افزایش مشاغل خدماتی ، دفتری و تخصصی ، زمینه فعالیت زنان فراهم تر و نیاز به خدمات آنان بیشتر می شود . در صورتی که ، اگر شرایط فیزیکی و محیطی کار نا مناسب و دشوار باشد ، و کار مستمر و ثابت نیاز به نیروی بدنی زیاد داشته باشد ، زمینه کمتری برای کار زنان به وجود می آید . بنابراین ، با توجه به تغییرات مداوم در شرایط کار و شغل ، نمی توان حد معینی برای میزان نیاز به کار و فعالیت زنان و مرز مشخصی برای میزان تحصیلات آنان در نظر گرفت . به عبارت دیگر ، در شرایطی که هر روزه ، نیاز به تخصص و آموزشهای تخصصی بیشتر می شود ، و شرایط کار به گونه ای تغییر می یابد که تفاوت چندانی میان قابلیتها و توانمندیهای شغلی زنان و مردان باقی

نمی ماند ، نمی توان سقف خاصی را برای ادامه تحصیل زنان تعیین کرد یا محدوده خاصی برای تعداد و میزان ورودی های دختران به دانشگاهها در نظر گرفت .

اما روی دیگر سکه ، یعنی کاهش حضور پسران در دانشگاهها ، مسئله ساز و مشکل آفرین می شود . زیرا از یک سو ، توازن ترکیب جمعیت در دانشگاه دچار اختلال می شود و اداره امور در دانشگاه با چالشهایی مواجه می شود و از سوی دیگر در آینده نزدیک بخش اجرایی کشور دچار خلا یا کاهش نیروی متخصص مردان می گردد . نکته مهم این است که در حال حاضر طبق آمارهای رسمی ، سهم نیروی کار زنان در اشتغال ، بسیار کم و پایین تر از ۲۰ درصد است . « از کل جمعیت شاغل در سال ۱۳۷۵ که برابر با ۱۴۵۷۲۰۰۰ نفر برآورد گردیده است ، مردان ۸۷/۸۹ درصد از اشتغال را به خود اختصاص داده اند و در حالی که زنان ۱۲/۱۱ درصد از شاغلان را شامل شده اند . » (مطیعی لنگرودی: ۱۳۸۴: ۵۳) بنابراین افزایش ناگهانی نسبت زنان در میان فارغ التحصیلان دانشگاهی ، که متناظر با کاهش ناگهانی نسبت مردان است ، بازار اشتغال را دچار چالش جدی خواهد کرد . با این وصف برای تبیین مسئله به بررسی کمی و آماری مسئله می پردازیم .

توصیف وضع موجود

طبق آمارهای منتشر شده توسط وزارت آموزش و پرورش و مرکز آمار ایران ، تعداد دانش آموزان پسر و دختر در دوره متوسطه نسبتاً مساوی است . بر اساس این آمارها سال تحصیلی گذشته تعداد کل پسران دانش آموز ۷۹۰۰۰۰۰ نفر و دانش آموزان دختر حدود ۷۴۰۰۰۰۰ نفر بوده است. این آمار در مورد دانش آموزان دوره متوسطه ۲۰۴۶۰۰۰ پسر و ۲۰۷۰۰۰۰ دختر است. بر این اساس در شرایط عادی انتظار می رود توزیع داوطلبان ورود به دانشگاه هم نسبتاً متوازن باشد. پس ، اگر عامل دیگری دخالت نکند و شرایط اجتماعی ویژه ای حکمفرما نباشد ، می توانیم توقع داشته باشیم که نسبت پسران و دختران از شرکت کنندگان در آزمون های ورودی دانشگاهها مساوی یا نسبتاً متعادل باشد . در حالی که آمارها نشان می دهند چنین توازنی در داوطلبان کنکور سراسری وجود ندارد طبق این آمارها ، تعداد دختران داوطلب ورود به دانشگاهها در سال ۱۳۸۵ ، در حدود ۸۹۵۰۰۰ نفر بوده است در حالی که این میزان در میان پسران فقط ۵۲۸۰۰۰ نفر است . بنابراین در حالی که دختران ۶۳ درصد داوطلبان را تشکیل می دهند، این نسبت برای پسران ۳۷ درصد است . نکته بسیار مهم و قابل توجه آن است که، تفاوت و شکاف پدید آمده در آمار ورودی های دانشگاهها ، دقیقاً ناشی از همین جا است ، یعنی

علت فزونی ورود دختران به دانشگاهها در مقایسه با پسران آن است که تعداد و نسبت داوطلبان دختر بیشتر و بالاتر است .

نسبت پذیرفته شدگان دانشگاهها هم تابعی از نسبت داوطلبان است . زیرا از میان پذیرفته شدگان کنکور سال گذشته که حدود ۴۱۸۰۰۰ نفر را شامل می شود ، ۲۶۴۰۰۰ نفر یعنی ۶۳ درصد آنان را دختران تشکیل می دهند و ۳۷ درصد دیگر که معادل ۱۵۴۰۰۰ نفر هستند، به پسران اختصاص یافته است . این تناظر روشن میان نسبت داوطلبان با نسبت ورودی های دانشگاهها ، داده دیگری هم در اختیار ما می گذارد که عبارتست از برابری نسبی شانس قبولی و موفقیت در آزمون سراسری . اگر نسبت قبول شدگان را در میان دو گروه دختران و پسران محاسبه کنیم ، در می یابیم که این نسبت در میان دختران معادل ۲۹/۵ و در میان پسران ۲۹/۲ است . یعنی از هر صد داوطلب دختر یا پسر، حدود ۲۹ نفر در آزمون پذیرفته شده اند . بنابر این میزان قبولی و شانس موفقیت این دو گروه نسبتاً یکسان است و تفاوت موجود در آمار ورودی ها ، صرفاً ناشی از تفاوت موجود در آمار داوطلبان ورود به دانشگاه است و نه تفاوت در میزان تلاش یا شانس موفقیت آنان .

بنابر این مسئله این نیست که در یک رقابت عادی برای ورود به دانشگاه ، دختران تلاش بیشتری می کنند و گوی سبقت را از پسران می ربایند و سهم بیشتری از صندلی های دانشگاه را به خود اختصاص می دهند . بلکه ، صرفاً به دلیل اینکه دختران اقبال بیشتری به ادامه تحصیل در دانشگاهها نشان می دهند و سهم بیشتری در آمار داوطلبان دارند ، با وجود اینکه از شانس و نسبت مساوی در میزان قبولی برخوردارند (حدود ۲۹ درصد)، نسبت بالاتری از پذیرفته شدگان دانشگاهها را به خود اختصاص می دهند . به دلیل اینکه طی چند سال اخیر ، این تفاوت در نسبت داوطلبان و ورودی های دانشگاهها ، استمرار یافته است ، در نتیجه چهره دانشگاهها تغییر کرده و سهم دختران ، نه فقط از ورودی ها ، بلکه از دانشجویان دانشگاهها افزایش یافته است ، به گونه ای که در برخی مراکز دانشگاهی به ویژه در رشته های علوم انسانی و زبانهای خارجی ، اکثریت قاطع دانشجویان را دختران تشکیل می دهند . اما همانگونه که گذشت ، این وضعیت نه به دلیل فزون خواهی دختران یا کم کاری پسران در آزمونهای ورودی دانشگاه ، بلکه ناشی از کاهش شدید نسبت پسران در میان داوطلبان این آزمونها ، و سوق یافتن آنان به سمت مسیرهایی متفاوت از ادامه تحصیل در دانشگاه است . این مسئله البته تابع شرایط اجتماعی - اقتصادی حاکم در جامعه است و نیاز به تبیین جامعه شناختی دارد .

تبیین مسئله

یکی از تبیین‌های رایج در جامعه‌شناسی، تبیین کارکردی است. در تبیین کارکردی یا فونکسیونالیسم پیدایش و بقاء هر پدیده اجتماعی به کارکردهای (functions) آن در نظام اجتماعی نسبت داده می‌شود. هیچ پدیده‌ای در جامعه به وجود نمی‌آید مگر آنکه خلاء و نیازی را در کلیت نظام برطرف نماید. فونکسیونالیسم درصدد است ماهیت در هم تافته، زنده و متقابلاً سازگار یک نظام اجتماعی را در کلیتش بفهمد... فونکسیون هر عملی اثر آن است. فونکسیون الزاماً قصد نیست. ممکن است افرادی که درگیر در انجام کنشی هستند، هیچ تصویری از تاثیر کنش خود بر جامعه نداشته باشند. با این وصف، کنش تاثیر خود را می‌گذارد. (اسکید مور، ۱۳۷۲، ۱۴۱ - ۱۴۰)

فایده تبیینی جامعه‌شناختی، فهم عمیقتر و دقیقتر پدیده‌های اجتماعی است. "وظیفه پژوهنده علوم اجتماعی قابل فهم کردن شیوه‌هایی است که انتخاب‌ها در قالب آن انجام می‌گیرد. اما پارسونز صرفاً به کنش فردی نمی‌پردازد، بلکه نظام‌های کنش‌رانی مدنظر قرار می‌دهد. نظام‌های کنش انتخاب‌های افراد را محدود و حتی تعیین می‌کند." (کرایب، ۱۳۷۸، ۵۶)

در تبیین کارکردی یک پدیده اجتماعی باید اثر آن را در جامعه مورد بررسی قرار داد. پدیده‌ای مانند فزونی حضور دختران در دانشگاه‌ها یا، روی دیگر سکه یعنی کاهش تمایل و نسبت پسران در دانشگاه‌ها پدیده‌ای است اجتماعی که تحت تاثیر رخدادهای اجتماعی دیگر به وجود آمده است. برای فهم و تبیین این پدیده باید دید که در سطح کلان چه الزامات و محدودیتهای جدیدی برای دو قشر پسران و دختران در جامعه به وجود آمده که باعث شده است یک قشر به سمت دانشگاه سوق یابند و قشر دیگر به مسیرهای دیگری هدایت شوند. اگر نیازها و الزامات اجتماعی پسران و دختران را مقایسه کنیم و کارکرد دانشگاه را برای هر قشر در نظر بگیریم می‌توانیم به پاسخ سوال طرح شده دست یابیم.

دانشگاه چند کارکرد عمده در جامعه دارد و ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها فوایدی مشخص برای دانشجویان و دانش پژوهان به همراه خواهد داشت. اولین و مهمترین کارکرد دانشگاه ارتقاء سطح دانش در جامعه و تربیت نیروی متخصص است. در یک جامعه توسعه یافته یا در حال توسعه، نیاز به نیروی ماهر و متخصص به صورت روزافزون رشد می‌کند. در واقع نیروی کار ساده در جوامع جدید کمتر جایگاهی برای اشتغال دارد و موقعیتهای شغلی جدید، غالباً مستلزم مهارتهای خاص و دانش کافی هستند. دانشگاه‌ها، اساساً برای تامین این نیاز توسعه یافته‌اند و دانشجویان را برای

پاسخگویی به نیازمندی موسسات مختلف تربیت می کنند . محصول و خروجی دانشگاه افراد فرهیخته ای هستند که نسبت به زمان ورود از دانش ، مهارت و یا بینش بالاتری برخوردارند و در طول تحصیل ، به دلیل حضور در یک فضای علمی و فرهنگی ، و تماس مستمر با اهل علم ، از سطح فرهیختگی بالاتری برخوردار شده اند . در نتیجه کسانی که وارد دانشگاه می شوند و تحصیلات عالی را می گذرانند ، قدرت بیشتری برای انتخاب مشاغل مورد نظر خود به دست می آورند ؛ مشاغلی که از حیث امتیازات اجتماعی و اقتصادی موقعیت بهتری دارند. بنابراین کارکرد ارتقای سطح دانش در جامعه ، در سطح کلان ، به قدرت گزینش بالاتر و بهتر در سطح خرد و فردی منجر می گردد . یعنی نتیجه عملکرد در دانشگاه در سطح جامعه ، ارتقای دانش و در سطح افراد ، رشد و افزایش توان گزینش کار و شغل خواهد بود .

اگر دانشگاه چنین کارکردی داشته باشد ، آنگاه ارزشها و هنجارهای اجتماعی به سمت حضور هر چه بیشتر در دانشگاه سو گیری خواهد یافت و جوانان را به تلاش برای ورود به دانشگاه هدایت خواهد کرد . و اگر سایر نهادهای اجتماعی ، به جز دانشگاه ، چنین اثر و کارکردی نداشته باشند ، جاذبه دانشگاه به اوج خود خواهد رسید . اما ، به نظر می رسد هر دو فرض فوق ، در شرایط حاضر در جامعه ایران، در معرض سوال قرار گرفته اند . زیرا ، اولاً : بسیاری از مهارتها و حتی دانش های مورد نیاز در جامعه توسط موسسات و نهادهایی خارج از دانشگاه آموزش داده می شوند . گسترش موسساتی که به آموزش رایانه نرم افزارهای گوناگون رایانه ای می پردازند ، شاهدی بر این موضوع است . همچنین موسسات آموزش زبانهای خارجی ، و نیز دوره های آموزشی گوناگونی که اغلب مشتریان آنها دانشجویان دانشگاهها و یا فارغ التحصیلان دبیرستانها هستند . بنابراین ، چنین نیست که هر کس سودای فرهیختگی در سر دارد ، الزاماً باید وارد دانشگاه شود . و هرکس به هر دلیل ، از ورود به دانشگاه و ادامه تحصیل در سطوح عالی بازماند ، از عرصه دانایی و فرهیختگی دور بماند . بلکه چه بسیار کسانی که نیازهای علمی و مهارتهای تخصصی خود را از طریق موسسات علمی و آموزشی مختلف تامین می کنند و از این حیث ضرورتی برای حضور در دانشگاه احساس نمی کنند .

علاوه بر این ، در عصر ارتباطات ، رسانه های صوتی و تصویری و مکتوب ، نقش برجسته ای در ارتقای سطح دانش و بینش عمومی ایفا می کنند . در عصر حاضر ، رسانه ها سهم بزرگی در تقویت دانایی و توانمندی های شهروندان ایفا می کنند . مطالعه کتاب و نشریات ، مراجعه به پایگاه های اینترنتی ، مشاهده برنامه های مختلف تلویزیونی

و سینمایی و بهره‌گیری از برنامه‌های رادیویی، نوارهای صوتی و تصویری، مطبوعات و ... پدیده‌هایی نسبتاً فراگیر هستند. بنابراین در دوره‌ای که به عنوان عصر ارتباطات و دوران دانایی شناخته می‌شود، تولید و نشر دانش در انحصار دانشگاهها نیست. در این دوران، دانشگاه رقبای جدی در عرصه نشر دانایی دارد. ولی، در جامعه ما تولید و صدور مدرک رسمی کماکان در انحصار نهاد دانشگاه است، زیرا تاکنون مدارک سایر نهادها و موسسات آموزشی از اعتبار کافی برای رقابت با دانشگاهها، اعم از دولتی و غیر دولتی، برخوردار نیست. بنابراین، کماکان دانشگاهها در زمینه ارائه مدرک رسمی و معتبر به فارغ‌التحصیلان، بی‌رقیب مانده است و از این حیث قدرت و اعتبار منحصر به فردی دارد. این نکته، به ویژه در جامعه مدرک‌گرای ما قابل توجه است و به همین دلیل صرف نظر از انگیزه‌های علمی، داوطلبان زیادی برای کسب مدرک معتبر ناچارند راهی برای ورود به دانشگاه بیابند. این رویکرد، به ویژه در میان کارمندان و مدیران دولتی، کاملاً مشهود است. چه بسیار دولتیانی که به هر شکل ممکن درصدد کسب مدرک بالاتر و معتبرتر برمی‌آیند تا از مواهب و مزایای آن برخوردار شوند. از سوی دیگر کم نیستند افراد لایق و شایسته‌ای که به دلیل فقدان مدرک تحصیلی لازم، از حضور در مناصب مدیریتی شایسته و درخور، محروم می‌مانند. طبیعتاً در شرایطی که بیش از چهار میلیون نفر از جمعیت شاغل در کشور ما کارمند دولت و چند میلیون نفر دیگر کارمند شرکتهای دولتی هستند و در این حوزه‌ها و حوزه‌های دیگر، مدرک تحصیلی دانشگاهی، جزء شاخص‌ها و معیارهای گزینش افراد در مشاغل مناسب و مناصب مدیریتی است، ورود به دانشگاه و کسب مدرک معتبر از اهمیت به سزا و بی‌بدیلی برخوردار خواهد بود.

با وجود این، به دلیل حاکمیت رویکرد انقباضی در ساختار تشکیلات دولت و تلاش برای کنترل رشد کمی نیروی انسانی، تقاضا برای نیروی کار در بخش رسمی کاهش یافته است. در نتیجه علیرغم تصور و توقع قبلی، بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاهها با مشکل بیکاری مواجه می‌شوند.

کارکرد دیگر تحصیلات دانشگاهی، ارتقای منزلت اجتماعی است. کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، موقعیت اجتماعی بالاتری به دست می‌آورند و بر اساس ارزشهای اجتماعی که یکی از مهمترین و فراگیرترین آنها تحصیل و دانش است، در بالاتری ارزشیابی می‌شوند. این گروه البته با قابلیت‌هایی که به دست می‌آورند، توانایی بیشتری برای استیفای حقوق خود را دارند. آنان به خود آگاهی کاملتری می‌رسند و ابزاری قوی‌تر برای دفاع از حقوق خود در اختیار می‌گیرند.

این بعد از آثار تحصیلات عالیه ، صرف نظر از موقعیت شغلی فرد ، نموده‌های عینی و مشخصی پیدا می کند ، یعنی فرد شاغل باشد یا بیکار ، مجرد باشد یا متعهد و منصب مدیریتی داشته باشد یا نداشته باشد ، به صرف برخورداری از تحصیلات بالاتر ، موقعیت و منزلت نسبتاً برتری می یابد .

با این توصیف ورود به دانشگاه و ادامه تحصیلات در سطوح عالیه دو فایده و اثر عمده دارد که یکی عبارت است از افزایش سطح دانش و ایجاد فرصت و زمینه اشتغال و دومی ارتقای منزلت اجتماعی است . حال باید دید که هر کدام از این دو ، تا چه میزان برای دو قشر پسران و دختران عینیت و واقعیت دارند و هریک از این دو گروه به چه میزان از فواید تحصیلات دانشگاهی بهره مند می شوند .

در بخش اول یعنی اشتغال زایی ، بدون شک اشتغال فرصتی است برای زندگی راحتتر و آبرومندانه تر. ولی ، این سوال مطرح می شود که در جامعه ایران ، اگر زنان و دختران شاغل نباشند ، نمی توانند زندگی آبرومندانه ای داشته باشند ؟ و اگر نتوانند شغل مناسبی پیدا کنند ، دچار یک خلاء جدی و جبران ناپذیر خواهند شد ؟

به نظر می رسد در جامعه ما ، برای مردان اشتغال یک ضرورت قطعی است ، زیرا مسئولیت مالی و حقوقی خانواده برعهده مرد است . در حالی که اشتغال زنان با وجود اهمیت فراوان ، یک ضرورت حیاتی نیست . اغلب دختران و زنان ، اگر هم مشاغل شایسته و مناسبی پیدا نکنند . لزوماً دچار مشکل نمی شوند . اساساً برای زنان دو نقش اجتماعی تعریف شده و مشخص پس از ازدواج وجود دارد که برای مردان مهیا نیست . این دو نقش عبارتند از : همسری و مادری . البته مردان هم پس از ازدواج همسر و پدر می شوند ولی این دو ، برای مردان صرفاً نقش هایی خانوادگی است نه اجتماعی . در حالی که خیلی از زنان ، در جامعه ما بجز در محیطهای کاری و شغلی ، با عنوان و حتی نام همسرشان شناخته شده و از حیث پایگاه اجتماعی با موقعیت همسرشان ارزیابی می شوند ، در حالی که چنین چیزی برای مردان مطلقاً صادق نیست .

برای مردان ، موقعیت شغلی هویت ساز است و نقش و پایگاه اجتماعی آنان را معین می کند و مردی که موقعیت شغلی مناسبی ندارد با خلاء جبران ناپذیری مواجه می شود . بنابراین پسرانی که تصمیم به ادامه تحصیل می گیرند ، لزوماً به اشتغال آفرینی دانشگاه توجه و تاکید دارند . پس در صورتی ادامه تحصیل در دانشگاه برای پسران جذاب و مفید خواهد بود که بتواند مهمترین نیاز حیاتی در زندگی آتی آنان را تامین کند . اما در شرایطی که طبق آمار میزان بیکاری فارغ التحصیلان جوان به مرز ۳۰ درصد رسیده است و حدود ۱/۵ برابر میزان بیکاری عموم جوانان است (سازمان ملی جوانان ، ۱۳۸۴)

تحصیلات دانشگاهی نه تنها کمکی به تسریع کاریابی نکرده ، بلکه موجب تاخیر آن هم شده است .

” نرخ بیکاری جمعیت جوان در سال ۱۳۸۳ ، ۲۰/۵۷ درصد بوده است نرخ بیکاری جمعیت جوان دارای تحصیلات عالی کشور در این سال ، ۳۰/۸۶ درصد بوده است . “
(همان)

بنابراین از این حیث ، ادامه تحصیل جاذبه کمتری برای پسران در قیاس با دختران دارد . این تفاوت در انگیزه برای ادامه تحصیل حتی قبل از ورود به دانشگاه ، در مرحله ورود به دوره پیش دانشگاهی خود را نشان می دهد . طبق آمارهای موجود ، علیرغم اینکه تعداد کل دانش آموزان در همه مقاطع به نسبت تقریباً مساوی بین دختران و پسران توزیع شده است و تعداد دانش آموزان دختر و پسر در پایه های تحصیلی اول تا سوم دوره متوسطه نیز تفاوت معناداری را نشان نمی دهد (۴۹/۷ پسران و ۵۰/۳ دختران) ، اما در پایه پیش دانشگاهی ناگهان کاهشی چشمگیر در تعداد پسران مشاهده می شود . در سال تحصیلی ۸۶ - ۱۳۸۵ دانش آموزان پسر پیش دانشگاهی ۱۵۵۰۰۰ نفر بوده اند در حالی که دانش آموزان دختر ۲۶۵۰۰۰ نفرند .

این ارقام به خوبی نشان می دهد ، دقیقاً زمانی که دوران متوسطه به پایان می رسد و موضوع ادامه تحصیل در سطوح عالی مطرح می گردد ، روند نزولی آمار پسران در مراکز تحصیلی آغاز می شود .

اهمیت مسئله اشتغال برای پسران در قیاس با دختران در جریان انتخاب رشته نیز نمایان می شود . در حالی که نسبت داوطلبان دختر برای ورود به دانشگاهها در مقایسه با پسران بسیار بالاتر است و به رقم ۶۳ درصد در سال گذشته رسیده است ، این میزان در رشته هایی که قابلیت اشتغال زایی بالایی دارند ، معکوس شده است . طبق آمار درحالی که تعداد داوطلبان دختر در رشته علوم انسانی ۳۰۵۰۰۰ نفر و تعداد پسران ۱۵۰۰۰۰ نفر بوده است ولی در رشته ریاضی تعداد پسران بیشتر از دختران است (۱۷۰۰۰۰ پسر و ۱۳۵۰۰۰ دختر)

همه این داده ها نشانگر آن است که موضوع اشتغال برای پسران بسیار مهم و در انتخاب مسیر برای ادامه تحصیل تعیین کننده است . در حالی که برای دختران کارکرد دوم یعنی منزلت آفرینی اهمیت ثابت خود را دارد . البته زنانی که به ادامه تحصیل در دانشگاه می پردازند ، هم در جستجوی کار و شغل مناسب هستند ، ولی آنان حتی اگر شغل مناسبی پیدا نکنند ، از منزلت فرهیختگی و برخورداری از تحصیلات عالی برخوردار خواهند شد . در حالی که مردان فارغ التحصیل ، اگر نتوانند شغل مناسبی به دست آورند

نمی توانند به داشتن مدرک یا مدارج تحصیلی بالا دل خوش کنند . به عبارت دیگر ، زنان تحصیل کرده فرهیخته ، حتی اگر شاغل نباشند ، می توانند مادران و همسران عالمتر . فهیم تر و دارای شان اجتماعی بالاتر باشند ، ولی برای مردان ، اگر شغل مناسبی فراهم نشود ، فرهیختگی و سواد بالا به تنهایی نمی تواند رضایتبخش و قانع کننده باشد .

تکمله

علاوه بر آنچه گفته شد ، می توان چند عامل اجتماعی دیگر را نیز در پیدایش وضعیت کنونی ، یعنی عدم توازن جمعیتی در دانشگاهها معرفی نمود . یکی از اینها عبارت است از بالا رفتن سن ازدواج دختران . اگر چه طی چند دهه اخیر ، میانگین سن ازدواج در جامعه ما رشد چشمگیری داشته است ، ولی این رشد برای دختران شتابان تر بوده است . به گونه ای که طی چهار دهه گذشته میانگین سن ازدواج مردان حدود ۳ سال افزایش داشته و میانگین سن ازدواج زنان حدود ۶ سال رشد کرده و به حدود ۲۴ سال رسیده است .

این در حالی است که اگر دختران پس از فارغ التحصیل شدن در دبیرستان بلافاصله وارد دانشگاه شوند، می توانند در سنین ۲۲ یا ۲۳ سالگی دوره کارشناسی خود را به اتمام برسانند . بنابراین میانگین سن ازدواج بالاتر از میانگین سن فارغ التحصیلی از دانشگاه در دوره کارشناسی است . از اینرو تسهیلات جدیدی برای ادامه تحصیل دختران فراهم آمده و تعهدات خانوادگی مانع تحصیلات عالیه آنان نمی شود.

عامل دیگری که توازن طبیعی نسبت ورودی های دانشگاهها را برهم می زند ، پدیده سربازی پسران است . در حالی که پسران پس از دیپلم ، در صورتی که بلافاصله وارد دانشگاه نشوند ، موظفند وارد نظام خدمت اجباری شوند ، دختران چنین الزامی ندارند و لذا در عرصه رقابت شرایط مناسب تری دارند .

این دو عامل اگرچه تعیین کننده نیستند ، ولی به هر حال کم و بیش در تغییر ترکیب داوطلبان ورود به دانشگاهها اثر گذارند. بدیهی است استمرار این وضع موجب تشدید عدم توازن موجود می گردد و تغییراتی را در الگوی مدیریت دانشگاهها و سپس ساختار شغلی کشور ایجاد خواهد کرد .

نتیجه گیری

عدم توازن در نسبت ورودی های دانشگاهها ناشی از تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعه به ویژه در حوزه اشتغال است . اگر ادامه تحصیل در دانشگاهها نتواند موقعیت

شغلی مناسبی برای پسران پدید آورد ، انگیزه آنان برای ادامه تحصیل کاهش خواهد یافت . اما برای دختران کسب منزلت اجتماعی از طریق تحصیلات دانشگاهی ، انگیزه ای قوی و ثابت است . افزایش سن ازدواج هم باعث تسهیل ادامه تحصیل دختران می شود ، در حالی که خدمت نظام وظیفه ، وقفه ای در راه ادامه تحصیل پسران ایجاد می کند .

این عدم توازن . خواه ناخواه پیامدهایی در عرصه خانواده و اجتماع در پی خواهد داشت . استمرار این وضعیت موجب می شود در سالهای آتی میانگین سطح تحصیلی دختران از پسران پیشی گیرد . در نتیجه بخشی از دختران به ازدواج با پسرانی رضایت خواهند داد که از تحصیلات کمتری برخوردارند . بنابراین در الگوی ازدواج تحولی جدید در زمینه نسبت تحصیلی زوجین رخ خواهد داد . این پدیده طبیعتاً می تواند تحولی در نظام قدرت و مدیریت در خانواده را دامن زند . در حالی که مدیریت خانواده در جامعه ما به عهده مردان است و پیش فرض جا افتاده آن است که مردان قدرت تصمیم گیری بیشتری دارند یا باید داشته باشند ، در آینده نزدیک که خانواده هایی با برتری تحصیلی زنان تشکیل می شود ، نظام تصمیم گیری خانوادگی دچار تحول و احیاناً تنش و یا تعارض خواهد شد . زیرا ، زنان تحصیل کرده و فرهیخته لزوماً برای تبعیت از تصمیمات همسرانی که احتمالاً از دانش کمتری برخوردارند ، توجیهی نمی یابند و حقوق بیشتری برای خود در فرآیند تصمیم گیریها قایل می شوند .

البته ، تغییر و تحول در حقوق و اختیارات ، نمی تواند بدون تغییر در مسئولیتها باشد . بنابراین می توان پیش بینی کرد که در سالهای آتی تغییراتی در زمینه مسئولیتهای خانوادگی بانوان برای اداره امور خانه و خانواده و پیش از آن در مسیر تشکیل خانواده تعریف شده و پذیرفته گردد .

بانوانی که دارای تحصیلات بالاتر و همچنین سن نسبتاً بالا و تجارب اجتماعی بالا هستند ، نمی توانند نسبت به امور و مسئولیتهای جاری خانواده بی تفاوت و یا بی اثر باشند . بنابراین می توانیم انتظار این را داشته باشیم که در آینده مسئولیتهای خانوادگی زنان بیشتر شود و احتمالاً در ساختارهای قانونی هم تغییراتی در حقوق و تکالیف زنان و مردان پدید آید . به عبارت دیگر تغییر در قدرت و ایجاد تعادل جدید ، با تعادل جدیدی در مسئولیتها همراه خواهد شد و این تغییر البته پدیده ای نیست که بگوییم باید بشود یا نشود ، بلکه به طور طبیعی اتفاق خواهد افتاد .

یکی دیگر از پیامدهای این مسئله ، افزایش میزان مجرد قطعی دختران تحصیل کرده است . این گروه که جمعیتی فزاینده دارند ، با مسائل و مشکلات جدیدی از جمله در زمینه مسکن و نیازمندیهای زندگی مواجه می شوند که باید برای آن فکری کرد و برای حل

مسائل آنان تدابیری اندیشید . زنان تحصیل کرده ای که به هر دلیل زندگی مجردی را ترجیح می دهند و نمی خواهند به زندگی در خانه پدری ادامه دهند ، باید بتوانند به دور از دغدغه های مختلف به زندگی مستقل خود بپردازند .

پیامد دیگر این مسئله، افزایش میزان بیکاری دختران فارغ التحصیل است . این میزان در حال حاضر حدود دو برابر فارغ التحصیلان پسر است و در آینده بیشتر هم خواهد شد . برای این مسئله هم باید تدبیری اندیشید و قبل از آنکه به مراحل بحرانی برسد ، تحولاتی در ساختار بازار اشتغال ، متناسب با نسبت فارغ التحصیلان زن باید ایجاد شود.

منابع

۱- اسکید مور ، ویلیام (۱۳۷۲) . تفکر نظری در جامعه شناسی . ترجمه حاضری و دیگران . تهران: سفیر

۲- سازمان ملی جوانان (۱۳۸۴) . گزارش وضعیت اشتغال و بیکاری جوانان در

سال ۱۳۸۳

۳- سازمان ملی جوانان (۱۳۸۶) . گزارش آماری وضعیت جوانان ۸۶-۱۳۸۴

۴- پایگاه اینترنتی مرکز آمار ایران (amar.org.ir) . سرشماری عمومی سال ۱۳۸۵

۵- مرکز آمار ایران . سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵

۶- کرایب، یان (۱۳۷۸) . نظریه اجتماعی مدرن : از پارسونز تا هابرماس . ترجمه

عباس مخبر. تهران: آگه.

۷- مطیعی لنگرودی، سید حسن (۱۳۸۴) . جغرافیای اقتصادی ایران . مشهد:

انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد .

۸- محسنی، منوچهر (۱۳۷۱) «دانشگاه در بستر رشد تاریخی از نظر ساختارها»

مجموعه مقالات سمینار دانشگاه جامعه و فرهنگ اسلامی. تهران.